

نگاهی دوباره به ارشاد اسلامی: رویکردی تربیتی

دکتر علیرضا رحیمی*

چکیده

هرچند می‌توان ادعا نمود که مفاهیم اساسی دینی معنای حقیقی و ثابتی دارند اما همواره، معانی واژه‌ها، در طی زمان، دستخوش تغییرات فراوان می‌شود و یک واژه، در همه حالات به یک معنا به‌کار برده نمی‌شود. به عبارت دیگر این، نحوه ادراک آدمی است که نحوه حضور مفاهیمی از این دست را در عرصه حیات او رقم می‌زند.

این مقاله نه در پی بررسی تحول تاریخی مفهوم رشد و ارشاد است و نه مدعی دستیابی به معنای حقیقی آن در فرهنگ اسلامی است؛ بلکه تنها سعی دارد فهم خود را به معنای حقیقی و ثابت این مفاهیم نزدیک کند و از این رهگذر به پیشنهاد یک منظومه معنایی و یک صورت‌بندی نظری و طرح یک دیدگاه نظری تربیتی بپردازد. به بیان دیگر، صرف‌نظر از تحول تاریخی و کاربردهای امروزی ارشاد اسلامی، در پی آن است که از طریق مقایسه این واژه با سایر مفاهیم مقارب، در یک فضای نظری خاص، به تبیین معنای ارشاد اسلامی و یک صورت‌بندی نظری برای تعیین نسبت این مفهوم با سایر مفاهیم مجاور اقدام کند. این معناکاوی با رویکردی تربیتی و در راستای نظریه‌ای که نگارنده در حوزه تعلیم و تربیت اسلامی ارائه کرده است (نظریه بصیرت) انجام می‌شود؛ بنابراین صرفاً از نوع روایی و قرآنی پژوهی به‌شمار نمی‌آید. این مقاله بر آن است که با تکیه بر دیدگاهی تربیتی، تا آنجا که مقدور است به گونه‌ای پدیدارشناسانه و براساس برداشتی از متون موقوت دینی، به تعبیری جدید از ارشاد اسلامی دست یابد، با این امید که این تعبیر، از طریق تغییر نگرش‌ها، در حوزه سیاست‌گذاری نیز وارد شده و در آن جاری گردد.

کلیدواژه‌ها

رشد، ارشاد، هدایت، شخصیت، تربیت، تربیت عقلانی.

مقدمه

ساده‌ترین و درعین‌حال واضح‌ترین معنای تحت‌اللفظی ارشاد، «رشد دادن» است. این معنای تحت‌اللفظی، می‌تواند در تبیین این مفهوم بسیار مؤثر باشد، اما این سؤال اساسی را نیز مطرح می‌کند که اگر ارشاد رشد دادن است، رشد چیست؟

چنین پرسشی یک معناکاوی ساده نیست که با جستجو در لغت‌نامه‌ها به نتیجه برسد یا حتی صرفاً از جنس کنجکاوی‌های زبان‌شناختی باشد، بلکه سؤالی از تعین، نه ضرورتاً ماهیت، و به تبع، مصداق مفاهیمی همچون رشد و ارشاد به‌شمار می‌آید که باید در عمل انسانی، از جمله تفکر، تجلی یابد تا متعین شود. سؤالی که پرسش‌های متعدد دیگری را با خود به همراه آورده و موضوعات گسترده‌تری را پیش می‌کشد؛ پرسش‌هایی که جست‌وجوی پاسخ برای آن‌ها می‌تواند ما را برای شناخت ماهیت ارشاد و معنای حقیقی رشد یاری کند؛ شناختی که برای ما ثمرات عملی بسیار مهمی را در بر خواهد داشت. چنین نتایج عملی است که برای ما موضوعیت دارد، نه صرف کنجکاوی‌های زبانی.

بر این اساس، برای درک معنای ارشاد اسلامی باید درباره معنای رشد، به تعبیر اسلامی آن، کنجکاوی کرد زیرا این معنا، هم در حوزه اندیشه و هم در عمل با توجه به اهمیتی که هر دو حوزه در امر تربیت دارند یا دیگر مریبان در تحقق اهداف تربیتی است.

بر این اساس، یک مربی یا تربیت‌پژوه مسلمان باید پیش از هرچیز درباره معنای رشد کنجکاوی کند و بداند این واژه که هم در متون دینی و هم در روان‌شناسی و دانش تعلیم و تربیت فراوان به‌کار رفته است و دیگر اینکه در هریک از این حوزه‌ها چه معنایی دارد، زیرا او، چه برای پژوهش تربیتی، چه برای برنامه‌ریزی و تمهید امر تربیت و چه برای اقدام تربیتی، همواره نیازمند آن است که از ادبیات رایج علوم مرتبط با کار خود، نظیر روان‌شناسی و متون دینی، چونان مأخذی برای فلسفه تربیتی خود بهره بگیرد. چنانچه این بهره‌گیری به‌گونه‌ای هدفمند و عقلانی صورت نگیرد بی‌شک نقایص فراوانی خواهد داشت.

بدین ترتیب، یک مربی یا تربیت‌پژوه مسلمان باید بداند آیا رشد، به تعبیر متون موثق اسلامی، با آنچه در اندیشه بشری، به‌ویژه توسط روان‌شناسان مسلمان و غیرمسلمان، به‌کار رفته و می‌رود یکی است؟ اگر یکی نیست چه تفاوت و چه نسبت منطقی‌ای میان آنها برقرار است؟

او در ابتدا باید در معنای رشد در متون اسلامی کنجکاوی کند و نیز همین مفهوم را در علوم انسانی مرتبط با حوزه فعالیت خود مطالعه کند، سپس از مقایسه این معانی، به نتیجه‌ای برای اندیشه و عمل تربیتی دست یابد.

برای این منظور، به بررسی معنای رشد در روان‌شناسی و در دین و سپس مقایسه اینها می‌پردازیم:

رشد در روان‌شناسی

پیش از پاسخ به این سؤال که رشد به‌عنوان واژه‌ای پرکاربرد در روان‌شناسی، در این حوزه از دانش بشری چه معنایی دارد و آیا مترادف با رشد در متون اسلامی است یا با آن نسبت دیگری دارد، مناسب است به این سؤال پاسخ دهیم که برای تبیین معنای ارشاد اسلامی، اساساً چه نیازی به مطالعه در حوزه روان‌شناسی داریم.

در پاسخ، باید به این نکته اساسی اشاره کرد که این بررسی، نباید یک کنجکاوی معاشناسانه صرف تلقی شود بلکه تلاشی برای نظریه‌پردازی در حیطه شبکه‌ای مفهومی است که رشد و ارشاد از عناصر اصلی آن به‌شمار می‌آیند.

از آنجا که این نظریه‌پردازی در حوزه تعلیم و تربیت صورت می‌گیرد، باید به مفاهیمی که در این حوزه به‌کار می‌روند نیز توجه شود. و نیز به این دلیل که مفهوم رشد در حوزه تربیت و دانش روان‌شناسی نیز کاربرد فراوان دارد به همین جهت معنای رشد را در روان‌شناسی نیز پی می‌گیریم تا بدانیم نسبت آن با رشد در متون اسلامی چیست.

در روان‌شناسی، رشد عبارت است از تغییراتی همراه با پیشرفت و ترقی و با هدفی مشخص که به‌طور منظم در طرحی معین صورت می‌پذیرد.

بعضی روان‌شناسان رشد را جریانی می‌دانند که در آن تغییرات درونی یا فیزیولوژیک با جنبه‌های روانی ترکیب شده و فرد را برای مواجهه با محیط یا موقعیت جدید آماده می‌کند.

یادآوری این نکته ضروری است که در جریان رشد، حالت تعادل و هماهنگی یا عدم تعادل و عدم هماهنگی در اعمال و رفتار فرد دیده می‌شود. روان‌شناسان برای رشد، خصوصیات عمومی در نظر می‌گیرند. برای مثال، اینکه رشد یک جریان دائمی است و از مراحل محدودی با نقطه شروع و پایان مشخص تشکیل نشده است و اینکه رشد به صورت تغییرات تدریجی در رفتار فرد ظاهر می‌شود. روان‌شناسان همچنین رشد را امری پیچیده می‌دانند که در جنبه‌های مختلف شخصیت انسان صورت می‌گیرد.^۱ آنان معتقدند که طرح و زمینه رشد هر فرد تحت تأثیر عوامل ارثی و محیطی قرار دارد. به‌طور کلی رشد هر فرد تحت تأثیر متقابل «محیط» و «وراثت» است. رشد، امری کیفی و کمی است؛ چگونگی و اندازه آن با هم فرق دارد، ولی از یکدیگر جدا نیست (شریعتمداری، ۱۳۶۹: ۹۱-۸۴).

رشد، تغییراتی قابل مشاهده، ارزش‌سنجی و اندازه‌گیری است که در اعصاب، جنبه‌های فیزیولوژیک و رفتار جلوه‌گر می‌شود. آثار و علائمی که در رفتار فرد ظاهر می‌شود شاخص و میزان رشد او را تشکیل می‌دهد. در این باره، که در جنبه‌های مختلف بدنی، عاطفی - عقلانی و اجتماعی رخ می‌دهد، می‌توان به حقایقی چند اشاره کرد (همان: ۱۱۴-۸۴). اول اینکه با وجود قاعده‌ای همگانی و الگویی عمومی، رشد افراد هم

۱. پیچیدگی رشد از جهتی مربوط به وحدت شخصیت است. انسان به‌عنوان یک کل یا واحدی که جنبه‌های مختلف دارد در معرض رشد و تغییر تدریجی واقع می‌شود. بنابراین باید ارتباط هر جنبه از شخصیت را با کل آن و با سایر جنبه‌ها در نظر گرفت. (در این باره رک به: علی شریعتمداری، ۱۳۶۹: ۸۶)

در شکل، هم در اندازه و هم در جهت مختلف است. دوم اینکه جریان رشد در انسان‌ها یکسان نیست و برای هر یک وضع خاصی وجود دارد. سوم اینکه رشد در سال‌های اول زندگی اهمیت خاصی دارد. چهارم اینکه رشد از یک طرح و زمینه قابل پیش‌بینی و معین پیروی می‌کند و پنجم اینکه با وجود اختلافات فردی، طرح عمومی رشد افراد یک نوع، مشابه و یکسان است، و نهایتاً اینکه جریان رشد در دوره‌های مختلف، مشکلات تازه و احتیاجات خاصی همراه دارد و در هر دوره از رشد، افراد با مسائل و مشکلات خاصی روبرو هستند. مثلاً در سال‌های اول زندگی، فرد کوشش می‌کند تا فعالیت‌های عضلانی خود را تحت کنترل قرار دهد، در صورتی که در دوره بلوغ، باید خود را با زندگی اجتماعی و چگونگی همزیستی با دیگران آشنا سازد (همان: ۸۷-۹۱).

آنچه گذشت واقعیت‌هایی درباره رشد است که روان‌شناسان به آنها اشاره می‌کنند. بر این اساس می‌توان رشد را در روان‌شناسی، مفهومی بیشتر مرتبط با زندگی عادی و روزمره انسان دانست که از طرفی به محیط زندگی و تربیت فرد و از سویی دیگر به عوامل وراثتی متکی است؛ مفهومی دست‌یافتنی، همگانی، قابل حصول و حتی قابل سنجش. اما آیا رشد در دین نیز همین معنا را دارد؟ آیا تعبیر ارائه‌شده روان‌شناسان از رشد با آنچه در متون اسلامی از این واژه قصد شده یکی است یا متفاوت است؟ اگر تفاوتی وجود دارد این تفاوت در چیست؟

رشد در متون اسلامی

مطالعه تحول تاریخی مفاهیم نشان‌دهنده این است که معانی واژه‌ها در طی زمان دستخوش تغییرات فراوان می‌شوند؛ به همین جهت، یک واژه همواره و در همه زمان‌ها به یک معنا به کار برده نمی‌شود. اما در فرهنگ اسلامی مفاهیمی نظیر رشد، ارشاد و هدایت، که از اساسی‌ترین مفاهیم اسلامی است که در متون موثق دینی به کار

رفته‌اند، پیوسته معنایی حقیقی و ثابت دارند؛ با این وجود، باز هم در طول تاریخ در حوزه فهم بشری دستخوش تغییراتی شده‌اند و این نحوه ادراک آدمی است که نحوه حضور این مفاهیم را در عرصه حیات انسان رقم می‌زند؛ نکته اساسی این است که محقق مسلمان باید در حد امکان فهم خود را به معنای حقیقی و ثابت این مفاهیم نزدیک کند.

جست‌وجو برای به‌دست آوردن معنای یک واژه در متون اسلامی، تلاشی معناشناسانه و از سنخ مطالعات زبانی به‌شمار می‌آید که البته روش خاص خود را دارد. ما برای این جست‌وجو، به سراغ فرهنگ‌ها، لغت‌نامه‌ها و تفاسیر معتبر می‌رویم و با بهره‌گیری از این نمودهای فهم بشری، سعی می‌کنیم که به معنای حقیقی واژه رشد نزدیک شویم.

لغت‌شناسان و مفسران، رشد را به معنای هدایت، صلاح، کمال، نجات و چونان فرایندی در جهت مخالف گمراهی و پیروی از باطل (عَی) دانسته‌اند. فیومی در *مصباح‌المنیر*، رشد را صلاح و رسیدن به صواب و صاحبان *قاموس‌اللفه و اقرب‌الموارد* آن را هدایت و استقامت در طریق حق دانسته‌اند (رک به: علی‌اکبر قرشی، ۱۳۵۳، ج ۳: ۱۰۱-۱۰۰). رشد در قرآن مقابل غی، ضرر و شر نیز قرار گرفته است؛^۱ در این‌باره راغب اصفهانی می‌نویسد:

«الرَّشْدُ وَ الرَّشْدُ خِلَافَ الْغَيِّ، يُسْتَعْمَلُ اسْتِعْمَالَ الْهَدَايَةِ، يُقَالُ رَشِدَ يَرشُدُ وَ رَشِدَ يَرشُدُ» (الراغب الاصفهانی، ۱۹۷۲: ۲۰۱).

۱. نگاه کنید به آیات شریفه زیر:

لا اكره في الدين قد تبين الرشد من الغي (بقره/۲۵۶)

قل لا املك لكم ضرراً و لا رشداً (جن/۲۱)

و انا لا ندرى اشراراً يريدون في الارض ام اراد بهم ربهم رشداً (جن/۱۰)

انا سمعنا قرآنا عجيباً يهدى الى الرشد (جن/۱ و ۲)

سپس نمونه‌هایی را از قرآن به عنوان شاهد خود ذکر می‌کند:
 «قال "لعلهم یرشدون" و قال "قد تبین الرشد من الغی" (همان).
 راغب ضمن معنا کردن واژه رشد به دو نکته اساسی نیز اشاره می‌کند:
 اول اینکه رشد، امری تشکیکی (ذومراتب) است. او با اشاره به دو آیه شریفه «قال
 آنستم منهم رُشداً» و «و لقد آتینا ابراهیم رُشده من قبل»، در جمله‌ای کوتاه، به تشکیکی
 بودن حقیقت رشد اشاره کرده و میان دو نوع رشدی که در دو آیه از آیات قرآن مجید
 به آن اشاره شده است یعنی رشدی که به کودک یتیم امکان تصرف در اموالش را
 می‌دهد و رشدی که به حضرت ابراهیم(ع) نسبت داده شده، تفاوتی آشکار قائل شده
 است. به تعبیر او این هر دو نمونه‌هایی از رشد هستند اما با مصادیقی کاملاً متفاوت:
 «و بین الرُشدین - اعنی الرُشدَ المؤنسَ من الیتیم و الرُشدَ الذی اوتیَ ابراهیم
 علیه السلام - یون بعیده» (همان).

دو دیگر اینکه به تفاوت میان رشد و رشد اشاره نموده است: به تعبیر راغب، برخی
 رشد را مفهومی مربوط به امور دنیایی و اخروی و رشد را، که استعمال عمومی کمتری
 دارد، صرفاً مربوط به امور اخروی دانسته‌اند.^۱
مجمع‌البیان در تفسیر آیه ۱۴۷ سوره اعراف، رشد را گام برداشتن در طریق حق و
 دوری از گمراهی^۲ و نیز در ذیل آیات ۲۵۶ و ۱۸۶ سوره بقره، آن را مفهومی متناقض با
 غی دانسته است.^۳

۱. صاحب قاموس القرآن معتقد است. «رشد» بر هر دو وزن قُئل و قُرس در مفردات راغب و قاموس اللغة و اقرب الموارد به یک معنی است (رک به: علی‌اکبر قرشی، ۱۳۵۳، ج ۳: ۱۰۱-۱۰۰).
۲. (... و ان یرووا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلاً و ان یرووا سبیل الغی یتخذوه سبیلاً... - اعراف/۱۴۷) رشد سلوک طریق الحق یقال رشد یرشد رشادا و رشد یرشد رشدا و رشد و ضده الغی غوی یغوی غیا و غویة (ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی، ۱۹۸۸، ج ۳: ۷۳۵).
۳. (لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی - بقره/۲۵۶) الرشد نقیض الغی و هو الرشد و الرشد و تقول غوی غویة (لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی - بقره/۲۵۶) الرشد نقیض الغی و هو الرشد و الرشد و تقول غوی غویة (همان، ج ۱: ۶۳).
- (و اذا سألتک عبادی فانی قریب اجیب دعوه الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون - بقره/۱۸۶) ... و الرشد نقیض الغی رشد یرشد رشدا و رشد یرشد رشدا (همان، ج ۱: ۵۰۱).

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که رشید^۱ کسی است که هدایت یافته و بر اهتداء خویش پابرجاست^۲ و رُشد همان اهتداء و استکمال است و ارشاد (رشد دادن) همان هدایت کردن به سوی کمال و خیر است.^۳ این نتیجه‌گیری، چنان‌که در پانوشت اشاره شده است، مستند به شواهد لغوی و تفسیری فراوان است و می‌توان امیدوار بود که تا حدی ما را به حقیقت معنای رشد و ارشاد نزدیک می‌کند.

نکته اساسی باقی مانده این است که وقتی معنای رشد، مترادف یا دست‌کم متقارب با مفاهیمی همچون اهتداء، صلاح، کمال، نجات و چونان فرایندی در جهت مخالف با گمراهی و پیروی از باطل (عَمَى) شناخته شد، آنگاه شناسایی آن منوط به شناسایی معنای این مفاهیم خواهد بود. این، یک دور باطل نیست، بلکه نشان‌دهنده ضرورت توجه به معنای واژگان مورد استفاده در فرهنگ اسلامی در قالب یک شبکه مفهومی به هم پیوسته است. چیزی که ما را به اخذ تصمیمات اساسی در حوزه روش‌شناسی معناپژوهی در فرهنگ اسلامی فرا می‌خواند.

برقراری نسبت صحیح میان دو تعبیر با تأکید بر مفهوم شخصیت

با دقت در ماهیت دانش روان‌شناسی و معارف حاصله از متون موثق اسلامی به‌خوبی می‌توان اختلافات جدی و مبنایی فراوانی را میان تعابیر این دو، از مفاهیمی نظیر رشد یافت، برای مثال:

۱. رشید: صاحب رشد

۲. (الیس منکم رجل رشید - هود/۷۸) آیا در میان شما مرد عاقلی نیست. (وما امر فرعون برشید - هود/۹۷) رشید در آیه به معنای مرشد است. چنان‌که مجمع گفته مثل (فلن تجد له ولیاً مرشداً - کهف/۱۷) دستور فرعون نجات‌دهنده نیست (علی‌اکبر قرشی، ۱۳۵۳، ج ۳: ۱۰۱-۱۰۰).

۳. رُشد - رُشدا و رشادا و رُشد - رُشدا: اهتدی و استقام /// رُشد - رُشد الی کذا و علیه و له: هده // آرشد - الی کذا و علیه و له: هده /// استرشد: طلب منه الرشد /// الرُشد: الاستقامة علی طریق الحق // ضد الغی... الرشید: ذوالرشد // الهادی // المهتدی (لونیس معلوف، ۱۳۶۵: ۲۶۱).

۳. ... و منه الارشاد و هو الدلالة علی وجه الاصابة للخیر... (لعلهم یرشدون) ای لعلهم یصیبون الحق و یهتدون الیه (ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی، ۱۹۸۸، ج ۱: ۵۰۱).

۱. رشد در تعبیر اسلامی، امری مربوط به حیات دنیوی و در امتداد آن، حیات اخروی است، حال آنکه در روان‌شناسی، به واسطه ماهیت سکولار آن، اساساً چنین تفکیکی میان دو نوع زندگی و چنین امتدادی معنا ندارد. بنابراین، در این دانش، رشد اساساً مفهومی مرتبط با بعد دنیوی حیات انسان، نه ضرورتاً مفهومی مادی است.
۲. رشد در تعبیر اسلامی امری تشکیکی است. بنابراین، متأثر از آموزش و تربیت است، اما در روان‌شناسی در این باره اختلاف نظرهای جدی وجود دارد بدین معنا که صرفاً در دیدگاه‌هایی که مطابق آن‌ها یادگیری برابر با رشد یا یادگیری چگونگی مقدمه رشد دانسته شده این چنین است حال آنکه دیدگاه کسانی همچون پیازه که اساساً رشد را مقدم بر یادگیری به‌شمار می‌آورند نمی‌تواند رشد را تحت تأثیر آموزش و بر این اساس امری ذومراتب بداند.^۱

۱. پیازه معتقد است که یادگیری، بر مبنای و به دنبال رشد کودک صورت می‌گیرد و تا زمانی که رشد کامل نشود یادگیری ممکن نیست. به تعبیر ویگوتسکی، یکی از منتقدان این نظریه، این موضع نظری بر این فرض قرار دارد که فرایندهای رشد کودک مستقل از یادگیری هستند. در این نظریه، یادگیری یک فرایند بیرونی محض تلقی می‌شود که در جریان رشد مداخله فعال ندارد و به جای آنکه نیروی محرک را برای تعدیل مسیر رشد فراهم سازد از دستاوردهای رشد بهره‌برداری می‌کند. در بررسی‌های تجربی رشد تفکر در نزد کودکان دبستانی فرض بر این بوده است که فرایندهایی مانند قیاس و فهمیدن، تکامل مفاهیم درباره جهان، تفسیر علیت فیزیکی و تسلط به شکل‌های منطقی تفکر و منطقی صوری همه خودبه‌خود و بدون تأثیر آموزش دبستانی صورت می‌پذیرد. نمونه یک چنین نظریه، اصول نظری فوق‌العاده پیچیده و جالب توجه پیازه است که روش‌های تجربی وی را نیز شکل می‌بخشد. پرسش‌هایی که پیازه در جریان «گفتگوهای بالینی» با کودکان به کار می‌برد به وضوح رویکرد او را معلوم می‌دارد. هنگامی که از کودک پنج ساله سؤال می‌شود «چرا خورشید نمی‌افتد؟» چنین فرض می‌شود که کودک نه پاسخی آماده برای چنین پرسشی دارد و نه توانایی کلی برای تهیه پاسخی. مقصود از مطرح ساختن پرسش‌هایی که از مهارت‌های عقلی کودک بسیار به دور است این است که تأثیر تجربه و دانش پیشین کنار گذاشته شود. آزمایش‌کننده درصدد است که گرایش‌های فکری کودک را به صورت «خالص» و کاملاً مستقل از یادگیری به دست بیاورد. همین‌طور آثار کلاسیک در بررسی‌های روان‌شناختی، مانند آثار بینه و دیگران مبتنی بر این پیش فرض‌اند که رشد همیشه پیش‌شرط یادگیری بوده و اگر کنش‌های ذهنی (اعمال فکری) کودک تا آن حد که وی را برای یادگرفتن موضوعی معین قادر بسازد نضج نیافته باشند، در آن صورت هیچ آموزشی مفید نخواهد ←

۳. رشید در تعبیر اسلامی، انسانی مهتدی یا دست‌کم در طریق اهتداء است و این اهتداء، برابر با کمال و نجات‌یافتگی یا دست‌کم مقدمهٔ این دو است. حال آنکه در روان‌شناسی اساساً چنین تعابیری معنا ندارد.

با وجود این، اندکی توجه ما را در این مدعا یاری می‌کند که به‌کارگیری برخی مفاهیم واسطه‌ای می‌تواند برای پیوند میان این دو تعبیر ظاهراً متفاوت مؤثر واقع شود تا آنجا که نه‌تنها تناقضی میان تعابیر دینی و روان‌شناختی رشد به چشم نخورد بلکه شباهت‌هایی نیز در نسبت این دو تعبیر به‌وجود آید.

به اعتقاد نگارنده، اگر بر مفهوم «شخصیت»، چونان جامع تمامی ابعاد وجودی آدمی، تأکید کنیم، رشد در تعبیر اسلامی، با رشد به تعبیر روان‌شناختی آن نزدیک، نه ضرورتاً مترادف یا حتی متقارب، خواهد بود جز آنکه در اسلام بر روی مفهوم هدایت، کمال و نجات حاصل از این‌ها، مفاهیمی که روان‌شناسی جایگاهی ندارند، تکیه می‌شود. این بدان معناست که فرد رشدیافته به تعبیر روان‌شناسی، ضرورتاً به تعبیر اسلامی رشید نیست، ولی به عکس، فرد رشدیافته در تعبیر اسلامی بی‌تردید به لحاظ روان‌شناختی نیز رشدیافته است. بنابراین، در صورت بهره‌گیری از مفهوم واسطه‌ای «شخصیت»، میان رشد در روان‌شناسی و رشد در تعابیر اسلامی نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار خواهد شد. امری که امکان فرصت‌های تربیتی بهتر و بیشتری را در جهت بهره‌گیری از هر دو نوع معرفت فراهم می‌آورد.

بود. در این گونه آثار، به‌ویژه در مورد آموزش زودرس و آموزش یک موضوع قبل از آنکه کودک آمادهٔ یادگرفتن آن باشد، ابراز نگرانی شده است. همهٔ تلاش‌ها برای یافتن آستانهٔ پایین توانایی یا سنی که در آن یادگیری نوعی خاص برای نخستین بار میسر می‌گردد، متمرکز است. چون این رویکرد مبتنی بر این فرض است که یادگیری به دنبال رشد در حرکت بوده و رشد همواره بر یادگیری سبقت می‌گیرد، لذا در آن جایی برای این اندیشه نیست که یادگیری می‌تواند در رشد یا توضیح کارکردهایی که در جریان یادگیری فعال می‌شوند، ایفاگر نقشی باشد. رشد یا توضیح، پیش‌شرطی برای یادگیری تلقی می‌گردد، ولی هرگز برآیند آن نیست. خلاصه این مکتب فکری این است؛ یادگیری روستاختی را بر روی رشد می‌سازد و هیچ‌گونه تغییر اساسی در آن (جریان رشد) ایجاد نمی‌کند» (دربارهٔ نظریات مربوط به رابطهٔ رشد و یادگیری رک به: لو سیمونوویچ و یگوتسکی، ۱۳۷۲).

متعلق رشد

از آنجاکه بحث ما نه یک تلاش زبان‌شناسانه برای فهم معنای رشد و ارشاد، بلکه بحثی نظری در حوزه تعلیم و تربیت است، آگاهی از آنچه رشد بدان تعلق می‌گیرد (متعلق رشد) بسیار مهم است.

بدین ترتیب سؤال این است که در فرایند رشد، این رشد به چه چیزی در آدمی تعلق می‌گیرد؟ به زبان روان‌شناسی، آیا رشد در خصایص انسان صورت می‌گیرد، یا در خلق و خوی او یا اینکه در مزاج وی؟ یا به زبان فلسفه، آیا متعلق رشد همان اصل وجود آدمی است یا ماهیت وی یا بعدی از ابعاد وجودی او؟ در دین متعلق رشد چه چیزی است؟ آیا می‌توان فصل مشترکی میان این هر سه یافت؟

اگر بخواهیم به دور از مباحث فلسفی پیچیده به هر دو زبان پاسخ این سؤال را داده باشیم باید بگوییم که در فرایند رشد این تمامی ابعاد وجودی آدمی است که رشد می‌یابد. چیزی که از آن تعبیر به «شخصیت» می‌شود.

مطابق این مدعا، مفهوم «شخصیت»، چونان جامع تمامی ابعاد وجودی آدمی، می‌تواند به عنوان متعلق رشد تلقی شود زیرا در روان‌شناسی، شخصیت، جامع تمامی چیزهایی است که تحت عنوان «خصایص»، «خلق و خوی» و «مزاج» آدمی شناخته می‌شوند^۱ و شامل خصوصیات است که در یک طرح یا کل، وحدت پیدا کرده و شکل گرفته است و ناظر به کلیت وجود انسان به تعبیر فلسفی آن (انسان بما هو انسان) است (شریعتمداری، ۱۳۶۹: ۴۸۳-۴۸۴).

در دین نیز هدایت و ضلالت و رشد و غی به حقیقت وجود آدمی یعنی «قلب» وی نسبت داده می‌شود، چیزی که کلیت وجود آدمی (شخصیت) وابسته به آن است و تحت نفوذ آن قرار دارد.

۱. دکتر منصور روان‌شناس برجسته کشورمان، مفاهیم خوی، مزاج و استعداد را مبین سه جنبه خاص شخصیت - به تعبیر وسیع آن - می‌داند که در پاسخ به سه سؤال از یک عمل معنا پیدا می‌کنند (درباره این سؤالات سه‌گانه رک به: محمود منصور: ۱-۳).

مطابق منابع معتبر اسلامی مرکز اهداء یا ضلالت، قلب آدمی است که حقیقت وی را تشکیل می‌دهد و در استفاضه یا محرومیت او تأثیر تام دارد (جوادی آملی، ۱۳۶۲: ۲۷۶-۲۷۵):

«قلب، غلیظ و سخت تر از سنگ می‌شود» (رک به: بقره/۷۴) «قلب مریض می‌شود نه فقط به لحاظ طبیعی بلکه به لحاظ عدم استقرار ایمان و بودن هواهای شیطانی در آن» (رک به: بقره/۱۰) «قلب در اثر اعمال بد، زنگ می‌زند و تیره می‌شود» (رک به: مطففین/۱۴). «قلب مهر زده می‌شود و چیزی نمی‌فهمد» (رک به: بقره/۷) «قلب محل ترس و خوف است» (رک به: آل عمران/۱۵۱) «قلب گناهکار می‌شود» (رک به: بقره/۲۲۵) «قلب می‌فهمد و نمی‌فهمد، محل عقیده و انبار علوم است» (رک به: بقره/۱۷۹). «قلب مخزن رأفت و رحمت و اطمینان و سکینه است» (رک به: فتح/۴).

در قرآن، هدایت تکوینی ویژه، به صورت شرح صدر و سعه وجودی یعنی سعه قلب، نصیب مؤمن می‌شود (و من یؤمن بالله یهد قلبه) چنان‌که کیفر قلب گناهکار (و من یکنمها فإنه أثم قلبه - بقره/۲۸۳) همان بستن صدر و ضیق وجودی دل اوست. لذا درباره گروه اول فرموده: «فمن یردالله أن یهدیه یشرح صدره للاسلام» (انعام/۱۲۵) و درباره گروه دوم فرموده: «و من یرد أن یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کانما یصعد فی السماء» (انعام/۱۲۵) و از آن‌جاکه اطلاق و تعیین وجود یا ظهور در اختیار مبدأ وجود یا منشأ ظهور می‌باشد، قلبی که شایسته هدایت تکوینی باشد از فیض سعه وجودی یا اطلاق ظهوری برخوردار می‌شود و دلی که در اثر «ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون» (مطففین/۱۴) شایسته وجودی آن‌چنان یا ظهوری این‌چنین نباشد، در تنگنای طبیعت قرار می‌گیرد و همواره گرفتار ضیق صدر و ضنک معیشت است.

نیاز به رشد و استکمال شخصیت

حال که دانستیم رشدیافتگی، اهداء و استکمال شخصیت است و متعلق رشد به واقع کل وجود آدمی است (که در مفهوم روان‌شناختی شخصیت متجلی می‌شود)

اکنون باید بدانیم این رشد و این اهتداء و استکمال شخصیت، خودبه‌خود ایجاد نمی‌شود، بلکه یک نوع انتخاب، یعنی نوعی فرصت و امکان، به‌شمار می‌آید. انتخابی که می‌تواند محقق شود یا اساساً صورت نگیرد؛ فرصتی که می‌توان از آن استفاده کرد یا آن را فروگذارد.

اگر رشدکردن (اهتداء) امری قهری و خارج از اراده انسان باشد، طبیعتاً ...
اول اینکه همگان قهراً رشد می‌کنند و مهتدی خواهند بود، حال آنکه چنین نیست و ضلالت نیز در عالم، مصادیق فراوان دارد.

دوم اینکه امکان متوقف‌کردن یا جهت‌دادن یا هدایت رشد برای رشددهنده و نیز برای رشدکننده وجود ندارد. چنین تعبیری نیز صحیح نیست، زیرا در این صورت دیگر نیاز به وجود هادی و هدایت بی‌معناست و اساساً به‌کارگیری الفاظی چون ارشاد، که از مصدر باب افعال که دلالت بر تعدی (یعنی ضرورت وجود رشددهنده) می‌کند، و هدایت معنا ندارد و اکنون که از ارشاد و هدایت می‌توان سخن به میان آورد پس فرض قهری بودن رشد و عدم امکان دخالت در فرایند رشد را می‌توان بی‌اساس دانست.

هدایت و ارشاد

براساس آنچه از متون اسلامی درباره رشد دانستیم، ارشاد به معنای رشد‌دادن، هم معنا و هم موضوعیت دارد و معنای ارشاد با هدایت متقارب و حتی مترادف است. پس رشد مساوی است با هدایت یافتگی (اهتداء) انسان و ارشاد برابر است با هدایت او. بنابراین اکنون ضروری است هدایت را بشناسیم و بهترین راه برای شناخت هدایت، بعد از معرفت هادی بالذات و هدایت‌آفرین، همانا مشاهده حقیقت خود هدایت است. فهم معنا و توجه به حقیقت هدایت، ما را در بهره‌گیری از این مفهوم غنی اسلامی در حوزه تعلیم و تربیت تواناتر می‌سازد. برای فهم دقیق معنای هدایت و حقیقت آن، باید به منابع وثیق اسلامی، به‌ویژه قرآن، مراجعه کرد.

از تحلیل مفهوم هدایت، غیر از آگاهی و آهنگ، علم و حرکت، معرفت و وصال، فهم و نیل، رهایی و رسیدن و مانند آن از مفاهیم وجودی نظیر بینش و کوشش، چیزی به دست نمی آید، زیرا همه این امور از سنخ وجود بوده و از محدوده ماهیت بیرون است. پس حقیقت هدایت و اهتداء همانند حقیقت ایجاد و وجود، بیش از یک واقعیت نبوده که با تغایر اطراف اضافه اشراقی، نه مقولی، از یکدیگر ممتاز می شوند. به عبارت دیگر، سخن گفتن از ماهیت هدایت بی معناست و سؤال ماهو درباره آن راه ندارد زیرا هدایت، همانند ماده، علل قوام و صورت خارجی یا ذهنی ندارد.

هدایت از سنخ ماهیت نیست که در تحت مقوله ای مندرج باشد یا از ترکیب جنس و فصل نوع بندی شده و یک واحد ماهوی را تشکیل داده باشد؛ بلکه مفهومی است متزع از نحوه هستی و کمال وجودی که منزه از اندراج تحت مقوله ای و ترکیب از جنس و فصل بوده و همانند علم،^۱ نحوه ای از وجود است. بنابراین، هدایت به یک نحو از ایجاد برگشت دارد چنان که اهتداء نیز به یک نحوه وجود تفسیر می شود، زیرا نه از سنخ ماهیت بلکه نحوه ای از هستی است (جوادی آملی، ۱۳۶۲: ۲۵۳-۲۲۹).

اضلال

هدایت مطلق، مقابل نداشته و چیزی به نام ضلالت در برابر او نخواهد بود و مقابل او عدم محض است نه عدم قیاسی و نسبی؛ زیرا براساس «ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی» زمینه ای برای ضلالت در هیچ موردی باقی نمی ماند چون هدایت مطلق، فراگیر است و همانند رحمت مطلق هرگونه هدایت نسبی و ضلالت قیاسی را زیر پوشش قرار می دهد. ضلالت، فقدان هدایت است نه تحقق یک امر وجودی. آیه شریفه

۱. در اینجا اشاره به نظریه معرفت شناختی ملاصدرا در باب حقیقت علم است. عموم فلاسفه، علم را از زمره ماهیات محسوب و بحث های معرفت شناسی را ذیل عناوین کیف نفسانی طرح می کردند، ولی صدرا علم را ماهیت ندانسته و آن را مساوق وجود معرفی کرده است (رک به: ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۴: ۲۹۷).

«و یذرهم فی طغیانهم یعمهون» (اعراف/۱۸۶) گواه صادقی است بر این دعوی که اضلال خداوند و ضلالت تبهکار به معنای نرساندن فیض و واگذاری امر به خود شخص و سقوط و افتادن همان شخص است (همان: ۲۶۵-۲۵۴).

ضلالت صرفاً در مقابل هدایت تشریحی، به معنای ارائه قانون سعادت بخش و تبیین حکمت عملی جامعه، است. این ضلالت، گاه به صورت ارائه قانون زیان بار و طرح شقاوت مندانانه ظهور می کند و گاه به صورت اخفاء همان قانون سودمند و کتمان همان حکمت عملی حیات بخش درمی آید. پس هدایت، عبارت است از راه مستقیمی که پایان آن سعادت و کمال است و ضلالت، راهی است با پایان شقاوت و نقصان (رک به: اعراف/۱۴۶).

بازگشت ضلالت به فقدان هدایت، در زمینه امکان اهتداء و ظهور نقص در مورد استعداد کمال است؛ بنابراین، تقابل هدایت و ضلالت از قسم تقابل عدم و ملکه است که در آن معنی عدمی را باید به کمک معنی وجودی ملکه شناخت (همان: ۲۵۵).

ضلالت تشریحی مقابل هدایت تشریحی است و آن نیز تقابل عدم و ملکه است و معنای آن، بازداشتن دین و قانون سعادت بخش از مردم، کتمان کردن آن و راه را عوضی نشان دادن و مقصد را دگرگونه وانمود کردن و هدف را تغییر دادن است.

همه این امور از اوصاف سلبیۀ خداوند است. پس، هرگز ضلالت تشریحی به خداوند نسبت داده نمی شود، بلکه همواره هدایت های الهی نصیب مردم می شود تا آنان را از خطر ضلالت بازدارد (رک به: نساء/۱۷۶).

قلمرو هدایت و ارشاد

هدایت سنت الهی است و دائره آن به اندازه تمامی ماسوی الله گسترده است و هیچ چیز از این دائره بیرون نیست. هر موجودی که هستی اش عین ذاتش نیست همان طوری که در اصل هستی خود نیازمند به هستی بالذات است در تکامل خود (راه

رسیدن به کمال) و در هدف آن (خود کمال) محتاج به کامل‌الذات است و آن هست‌الذات و کامل محض، که موجود امکانی را به سوی کمال مقرر او راهنمایی می‌کند، هدایت او را عهده دارد (ابن‌سینا، *تعلیقات*: ۲۱). پس هدایت، عبارت از تعیین کمال مناسب یک شیء و راه رسیدن به آن است و هر موجودی که کمالش عین ذاتش نیست نیازمند به هدایت و در کمال مناسب خویش محتاج به مکمل خواهد بود، خواه همراه با کمال آفریده شده باشد، خواه با پیمودن راه تکامل و خروج از قوه به فعل به آن رسیده باشد. لذا قلمرو هدایت را همان قلمرو هستی امکانی باید دانست و آیه کریمه «ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی» (طه/۵۰) را بر معنای وسیع و جامع حمل نمود و کلیت و دوام آن را نسبت به قلمرو هستی ممکنات حفظ کرد (جوادی آملی، ۱۳۶۲: ۲۳۳-۲۳۴).

این تعبیر از هدایت و گستره قلمرو آن، از جهان خارج از وجود انسان (عالم اصغر) همانند جهان درونی انسان (عالم اکبر)، تصویری یکپارچه و هم‌ساز و هماهنگ ارائه می‌دهد. تصویری که تنها با برخورداری از نگرش نظام‌مند می‌توان آن را درک نمود و ظرایف و دقائقش را فهمید. بدین ترتیب در تفکر اسلامی همه عالم وجود در مسیر اهتداء قرار دارد و انسان نیز در این میان جایگاه خاص خود را دارد.

تربیت: هدایت رشد شخصیت

حال که ارشاد را همان هدایت دانستیم و نیز دانستیم که این هدایت به شخصیت آدمی تعلق می‌گیرد، اکنون رابطه ارشاد با تربیت مورد سؤال واقع می‌شود. به عبارت دیگر، می‌خواهیم بدانیم نسبت میان تربیت و ارشاد چیست.

برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید گفت قرآن که خود، عین هدایت و حقیقت آن است (رک به: اعراف/۲۰۳ و یونس/۷۵ و نحل/۶۴ و ۸۹ و جاثیه/۲۰) بیش از آنکه واژه تربیت را به کار گیرد، از هدایت سخن گفته است. مریبان مسلمان نیز بر روی مفهوم

هدایت تأکید فراوانی دارند. حتی پاره‌ای از مربیان غیرمسلمان نیز هدایت را رسالت اصلی تعلیم و تربیت می‌دانند؛ تا آن جا که هدایت و تربیت را دو مفهوم مترادف تلقی کرده‌اند. یعنی معتقدند تعلیم و تربیت، همان هدایت فرد یا جامعه است. دکتر علی شریعتمداری معتقد است که مراد از هدایت فرد، که از مفاهیم اساسی در حوزه تربیت به‌شمار می‌رود، هدایت رشد شخصیت فرد است.^۱

چنان‌که پیش از این نیز گفته شد، مفهوم شخصیت جامع تمامی ویژگی‌ها، خصایص و رفتارها، یعنی جامع تمامی ابعاد وجودی آدمی است؛ براین اساس می‌توان گفت رشد شخص بسته به رشد شخصیت اوست، یعنی اگر قرار باشد آدمی تربیت شود تمامی ابعاد وجودی او باید تحت تربیت قرار گیرد؛ لذا تربیت زمانی محقق می‌شود که شخصیت (تمامی ابعاد هستی) آدمی شکل بگیرد.

اسلام چونان یک نظام تربیتی، عهده‌دار هدایت تمامی ابعاد شخصیت انسان است. در تربیت اسلامی ضمن تقویت ایمان افراد، در پرورش جنبه‌های عقلانی، عاطفی، اجتماعی و بدنی دستورالعمل‌های سودمند به انسان ابلاغ شده است (علی شریعتمداری، *پرورش تفکر*: ۲-۱). از این رو، تعلیم و تربیت اسلامی همواره با رشد یکپارچه شخصیت سروکار دارد و شامل امور معنوی، جسمانی، عقلانی، اجتماعی و قابلیت‌های اخلاقی دربرگیرنده کل وجود انسان می‌شود (سعادت جان). و اساساً تعلیم و تربیت باید تمام ابعاد وجود یعنی روحی - عقلانی، تخیلی - جسمانی، علمی و زبانی را هم به طور فردی و هم جمعی رشد دهد.

بدین ترتیب، تعلیم و تربیت هدایت فرد است. هدایت یعنی کمک به فرد برای آنکه خود تشخیص دهد در چه موقعیتی است، از چه امکاناتی برخوردار است و چگونه می‌تواند با استفاده از امکانات با مشکلات روبه‌رو شده و خود شخصاً به حل مشکل اقدام کند.

۱. درباره معنای هدایت، رابطه هدایت و تربیت و نیز تفاوت آن با تلقین (رک به: شریعتمداری، *تعلیم و تربیت*

پس تعلیم و تربیت یعنی هدایت رشد ابعاد اساسی شخصیت فرد...

۱. در بعد فکری یعنی کمک به فرد، در هر موقعیت، جهت تشخیص مسئله خود، امکانات خود، استفاده از امکانات برای حل مسئله و انتخاب حل پیشنهادی براساس دلیل.

۲. در بعد اجتماعی یعنی چگونه با دیگران به سر برد. سازگاری، توافق و همکاری با دیگران، زمینه هدایت فرد را تشکیل می دهد.

۳. در بعد عاطفی یعنی کمک به فرد که بفهمد، چگونه عواطف خود را ظاهر و کنترل کند.

۴. در بعد اخلاقی کمک به فرد در تشخیص خوب از بد، رعایت عدالت، از خودگذشتگی، و حل مشکلات اجتماعی است؛

۵. در بعد معنوی توجه به ارزش های دینی و معنوی آشنایی با نحوه زندگی پیشوایان معصوم و به کار بستن توصیه ها و دستورالعمل های آنها در زندگی است؛

۶. در بعد بدنی یعنی رعایت اصول بهداشت و سلامت تن و روان برای زندگی بهتر (شریعتمداری، چگونگی سطح ارتقاء علمی کشور، ۷۴-۷۳).

...و همه این ها جنبه عقلانی دارد و هدایتی عقلانی تلقی می شود.

مشارکت متریبان در بحث، فهم نظر دانشمندان، فهم نظر همسالان، تعقل درباره نظریات مطرح شده، بیان مطالب علمی از سوی فرد، گوش دادن به گفتار دیگران، اظهار نظر درباره مطالب علمی و تأیید مدلل، چونان روش عقلانی برای تربیت، زمینه هدایت را در بعد فکری، بعد اجتماعی، بعد عاطفی، بعد اخلاقی و معنوی و بعد بدنی فراهم می سازد.

بر این اساس نتیجه می گیریم که اساساً ارشاد، هدایت و تربیت، دست کم به لحاظ پدیداری و کاربردی مفاهیمی مترادف یا نهایتاً متقارب اند. درک این تقارب به ما کمک می کند تا با تشخیص کارکرد آنها در عرصه زندگی و واقع حیات آدمی، در حوزه نظریه پردازی و نیز در حوزه سیاستگذاری کمتر خطا کنیم.

کیفیت ظهور هدایت و ارشاد در انسان

آنچه در اینجا هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ کاربردی بسیار مهم تلقی می‌شود و در تربیت اسلامی، هم در جهت‌گیری و هدف‌گذاری و هم در انتخاب و اتخاذ روش، اهمیت فراوان دارد، نحوه هدایت و چگونگی تحقق آن از طریق قلب و به تبع آن عقل است. بی‌شک این دو، چونان ظرف و مظروف، با یکدیگر تعاملاتی دارند که فهم آن در فهم نحوه هدایت بسیار اثرگذار است.

برای تشریح مبدأ صوری هدایت یعنی نحوه تحقق هدایت و کیفیت ظهور آن در انسان، باید در ابتدا دانست که انسان، موجود زنده متفکر و متعقل است؛ سپس، کیفیت هدایت او به آن است که اصل حیات او یعنی تمام ابعاد وجودی وی، هدایت شود؛ و در نهایت، اصل حیات انسان، حقیقت و نحوه خاص وجودی است که علم و قدرت هماهنگ در او یافت می‌شود و از او ظهور می‌کند؛ به طوری که گذشته از ادراک مسائل نظری، مطالب عملی را نیز درک می‌کند و برابر همان آگاهی می‌کوشد. یعنی علم او در عملش مؤثر است و عملش فقط از علمش الهام می‌گیرد و هرگز بدون آگاهی ممکن نیست کاری را انجام دهد.

بنابراین، حقیقت حیات، مبدأ علم هماهنگ با عمل و منشأ عمل الهام‌یافته از علم است که این منشأ و آن مبدأ، همان نفس ناطقه و روح الهی انسان است. هر انسانی که این هماهنگی در علم و عمل و هم‌بستگی در کوشش و آگاهی در او قوی باشد شدت حیات در او بیشتر است.

به همین تعبیر، ضعف حیات یا به معنی فقدان توان علمی آدمی است، یا به مفهوم فقدان قدرت عملی او، و عدم هماهنگی علم و عمل در او. لذا، در فرهنگ قرآن، مهتدی، زنده و ضال مرده است زیرا تنها مهتدی است که از حیات معقول برخوردار است.

بهترین روش هدایت و ارشاد

هنگامی که در حوزه تعلیم و تربیت از مفاهیمی همچون ارشاد و هدایت سخن به میان می‌آوریم، به واسطه ماهیت تربیت، که از نظر تا عمل گسترده است، بی‌شک باید حوزه نظر را به عمل نزدیک کرد یا دست‌کم پلی میان این دو زد. لذا باید از روش نیز سخن به میان آید و بدانیم حال که ارشاد با هدایت مترادف یا متقارب است، اکنون بهترین روش برای هدایت و به تبع ارشاد چیست.

از بررسی منابع دینی چنین استفاده می‌شود که بهترین روش هدایت انسان، جهت بخشیدن به حیات وی و انسجام فکر و عمل اوست. از این رهگذر داعیه قرآن کریم مبنی بر برخورداری از بهترین طریق و نیکوترین روش هدایتی (رک به: اسراء/۹) چنین تبیین می‌شود که قرآن روح انسانی را - که همان حیات اوست - به بهترین روش رشد می‌دهد به گونه‌ای که هم مسائل سودمند و مطالب حکیمانه را به خوبی درک کند و هم راه عملی حکمت عملی را به خوبی بی‌ماید و هم زمینه این انسجام را تأمین نماید. بنابراین، رهنمودهای علمی محض، روشی ناتمام است و رهبری‌های عملی محض نیز هدایتی ناقص به‌شمار می‌رود. لذا، بهترین روش هدایت آن است که رهنمودهای علمی در کنار رهبری عملی تحقق یابد و رهبری کوشش در پرتو رهنمود بینش صورت پذیرد. زیرا در رهبری‌های علمی، بهترین روش آن است که مسائل نظری در آغوش مطالب عملی توجیه گردد و حکمت عملی در سایه حکمت نظری تبیین گردد. نگارنده این بحث را در قالب نظریه‌ای تربیتی با عنوان «نظریه بصیرت» صورت‌بندی کرده است (رک به: رحیمی، ۲۰۰۸، دی‌ماه ۱۳۸۷ و اسفندماه ۱۳۸۶) که مجال طرح آن در این مقاله نیست.

نکته اساسی آن است که علم و عمل گرچه در جهان طبیعت و عالم گیتی جدای از یکدیگر و احیاناً بدون دیگری در موارد اشتباه یافت می‌شوند ولی در ماوراءطبیعت ارتباط آن‌ها قوی - بلکه عین یکدیگر - خواهد بود و انسان که مسافر آن عالم است

باید راه علم و عملش آنچنان هماهنگ باشد که در پایان سفر به صورت یک حقیقت علیم قدیر درآید و مظهر کامل علیم محض و قدیر صرف شود که ذات اقدس الهی است (جوادی آملی، ۱۳۶۲: ۲۸۰-۲۷۸). این چنین است که رسالت پیامبر گرامی اسلام (ص) در سه اصل خلاصه می‌شود: «یتلو علیهم آیاته» و «یزکیهم» «و یعلمهم الكتاب و الحکمه» (جمعه/۲) چیزی که نشان‌دهنده کیفیت هدایت انسان در قالب فرایند تعلیم و تربیت است.

بدین تعبیر، تربیت اسلامی، به عنوان فعل مربی، فرایندی خواهد بود که مطابق آن، علم و عمل آدمی، برای ایجاد تحول در قلب و به تبع آن عقل او، هماهنگ و هم‌ساز می‌شود و اهداء (یا انفعال متربی) چونان امری وجودی زمانی حاصل می‌شود که بر اثر تعقل، که هم به علم و هم به عمل تعلق می‌گیرد، بصیرت (یعنی توان برخورداری از حیات معقول) در آدمی حاصل شود. بنابراین، هدایت یا تربیت، نه تنها با جهت‌گیری به سوی عقل بلکه با روشی عقلانی صورت می‌گیرد.

ارشاد و هدایت اسلامی: تربیت عقلانی

بعد عقلانی شخصیت آدمی اهمیت بسیاری دارد بدین معنا که با تمامی ابعاد وجودی او رابطه تنگاتنگ و حتی به آن‌ها سیطره دارد و سایر ابعاد به نوعی متکی یا مبتنی بر آنند. اساساً، نباید بعد عقلانی را در عرض سایر ابعاد وجودی انسان تلقی کرد بلکه باید آن را تنها وجه مشخصه و ممیزه انسان از سایر موجودات و محور فعالیت‌هایی دانست که انسانیت انسان را به ظهور می‌رساند.

آنچه مهم است توجه به این مطلب است که نیروی عقلانی، که چونان پادشاه مملکت وجود ایفای نقش می‌کند، کامل و تام نیست بلکه باید در مسیر زندگی به کمال برسد. به عبارت دیگر قوه عقلانی تربیت‌پذیر است یعنی «می‌تواند» و اساساً «باید» تربیت شود.

با این مقدمات اکنون می‌توان سخن از تربیت عقلانی به میان آورد؛ تربیتی که جهت‌گیری اصلی آن پرورش قوای عقلانی و توجه به بعد عقلانی شخصیت، چونان رکن اساسی همه ابعاد وجودی، آدمی است.

پرورش قوای عقلانی را در فرهنگ اسلامی، با مفهوم هدایت قرین می‌یابیم. یعنی هدایت، بهترین مفهومی است که معنای تربیت اسلامی را، که متعلق آن قوه تعقل است دربرمی‌گیرد و تربیت‌پذیری قوای عقلانی به مفهوم هدایت، ارتباطی وثیق دارد که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

تربیت عقلانی به فرد در کسب مهارت‌های اساسی حسی و ذهنی کمک می‌کند. ایجاد عادات و مهارت‌ها در استفاده بهینه از حواس، ادراک حسی، تدوین مفاهیم، فهم نظریات و آشنایی با آراء و اندیشه‌های مختلف، مقایسه افکار و اندیشه‌ها، استفاده از تجارب گذشته، پیش‌بینی رویدادها، کنترل تجربیات آینده، ادراک ارتباط میان مفاهیم، ارزیابی افکار و عقاید براساس دلایل و آثار آنها، تقویت نیروی تخیل در افراد، ایجاد فرصت برای طرح اندیشه‌ها و افکار تازه، شیوه اساسی برخورد با مسائل زندگی یا فراگیری حل مسئله و ایجاد نگرش اساسی در رویارویی با امور زندگی و به‌طور خلاصه رشد فکر منطقی و تقویت قوه قضاوت همراه با دلیل همه در تقویت بعد عقلانی تأثیر دارند. هدایت فرد در زمینه عقلانی یعنی ایجاد فرصت در آموزش توأم با تحقیق یا روش حل مسئله و کمک به افراد تحت تربیت در ارائه اجزاء اساسی هر مبحث علمی در کلاس درس، نظریه‌ها، مفاهیم تازه، اصول و قوانین، تحقق می‌یابد.

تربیت را هدایت رشد ابعاد اساسی شخصیت دانستیم و سپس بر اهمیت بعد عقلانی، نه تنها به عنوان یکی از ابعاد اساسی، بلکه چونان بُن‌مایه و اساس شخصیت، تأکید کردیم. اکنون بر این مدعا، که اثبات آن البته مجال فراخ دیگری را می‌طلبد، پافشاری می‌کنیم که «اساساً تربیت اسلامی تربیتی عقلانی است. بدین معنا که روش اساسی آن روش عقلانی و هدف اساسی آن پرورش تعقل است».

برای دستیابی به معنایی دقیق از تربیت عقلانی، بر تعبیری از عقل تکیه می‌کنیم که در آن، دامنه کارکرد عقل از حوزه ادراک (نظر) تا تحریک (عمل) گسترده است. براین اساس، در صورتی که عقل صرفاً مربوط به قوای ادراکی باشد، تربیت عقلانی در حقیقت، به معنای پرورش ذهن و توانایی‌های ذهنی خواهد بود و نتیجتاً پرورش سایر ابعاد شخصیت آدمی از جمله بعد اخلاقی، موکول به اقدام‌های دیگر و توجه به عناصری متفاوت، جز عقل، خواهد بود؛ حال آنکه یکپارچگی شخصیت برای ما گزاره‌ای پذیرفته شده است؛ اما با گسترش دامنه تعقل تا حوزه‌های تحریکی، تعقل، تمامی حوزه‌های گوناگون و ابعاد اساسی شخصیت آدمی را، که تربیت، هدایت رشد آنان را عهده‌دار است، شامل می‌شود. بدین ترتیب تربیت عقلانی صرفاً محدود به حوزه‌های شناختی نمی‌شود، بلکه پا به عرصه ایمان و عمل نیز می‌گذارد و تربیت عقلانی (پرورش تعقل) با تربیت اخلاقی یکی می‌شود؛ بدین ترتیب تربیت اخلاقی عبارت خواهد بود از هدایت رشد بعد عقلانی وجود آدمی.

در چنین تعبیری، پرورش عقلانی تمامی ابعاد وجودی آدمی را شامل خواهد شد و بدون پرورش تعقل، هدایت رشد شخصیت ممکن نخواهد بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جمع بندی

مطابق این تحقیق...

- مفاهیم اساسی نظیر رشد، ارشاد و هدایت، که از اساسی‌ترین مفاهیم اسلامی به‌کار رفته در متون موثق دینی است، مفاهیمی با معنایی حقیقی و ثابت‌اند. با این وجود باز هم در طول تاریخ در حوزه فهم بشری دستخوش تغییراتی شده‌اند و این نوع از ادراک است که نحوه حضور این مفاهیم را در عرصه حیات انسان رقم می‌زند.

- واضح‌ترین معنای تحت‌اللفظی ارشاد، «رشد دادن» است.
- اگر ارشاد رشد دادن است، اکنون باید درباره معنای رشد کنجکاوی کرد.
- در روان‌شناسی، رشد عبارت است از تغییراتی همراه با پیشرفت و ترقی و با هدفی مشخص که به‌طور منظم در طرح معینی صورت می‌گیرد.
- در متون موثق اسلامی (قرآن و روایات) رشد را به معنای هدایت، صلاح، کمال و نجات و چونان فرایندی در جهت مخالف گمراهی و پیروی از باطل (غی) دانسته‌اند. بر این اساس، رشید کسی است که هدایت یافته و بر اهتداء خویش پا برجاست. پس رشد همان اهتداء و استکمال است و ارشاد (رشد دادن) همان هدایت کردن به سوی کمال و خیر است.
- با دقت در ماهیت دانش روان‌شناسی و معارف حاصله از متون موثق اسلامی به‌خوبی می‌توان اختلافات جدی و مبنایی فراوانی را میان تعابیر این دو، از مفاهیمی نظیر رشد یافت. با این وجود، اندکی توجه ما را در این مدعا یاری می‌کند که اگر از مفهوم «شخصیت» برای پیوند میان دو تعبیر استفاده شود، اساساً نه‌تنها تناقضی میان تعابیر دینی و روان‌شناختی رشد وجود نخواهد داشت، بلکه شباهت‌هایی نیز در نسبت این دو تعبیر به چشم می‌خورد.
- در صورت بهره‌گیری از مفهوم واسطه‌ای «شخصیت»، میان رشد در روان‌شناسی و رشد در تعابیر اسلامی نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار خواهد شد. چیزی که امکان بهتر و فرصت بیشتری برای بهره‌گیری از هر دو نوع معرفت برای تربیت نسل را فراهم می‌آورد.
- مفهوم «شخصیت»، چونان جامع تمامی ابعاد وجودی آدمی، می‌تواند به عنوان متعلق رشد تلقی شود.
- این رشد و اهتداء و استکمال شخصیت، خودبه‌خود ایجاد نمی‌شود، بلکه یک نوع انتخاب یعنی نوعی فرصت و امکان به‌شمار می‌آید.

- ارشاد به معنای رشد دادن، هم معنا و هم موضوعیت دارد و معنای ارشاد با هدایت متقارب و حتی مترادف است. پس رشد مساوی است با هدایت‌یافتگی (اهتداء) انسان و ارشاد برابر است با هدایت او.
- تعلیم و تربیت، همان هدایت فرد یا جامعه است. مراد از هدایت فرد، که از مفاهیم اساسی در حوزه تربیت به‌شمار می‌رود، هدایت رشد شخصیت فرد است.
- نحوه هدایت و چگونگی تحقق آن از طریق قلب، و به تبع آن عقل است. بی‌شک این دو، چونان ظرف و مظلوف با یکدیگر تعاملاتی دارند که فهم این تعاملات در فهم نحوه هدایت بسیار اثرگذار است.
- روش هدایت انسان، جهت بخشیدن به حیات او و انسجام فکر و عمل اوست. بهترین روش هدایت آن است که رهنمودهای علمی در کنار رهبری عملی تحقق یابد و رهبری کوشش در پرتو رهنمود پیش صورت پذیرد. زیرا در رهبری‌های علمی، بهترین روش آن است که مسائل نظری در آغوش مطالب عملی توجیه شود و حکمت عملی در سایه حکمت نظری تبیین شود.
- بر این اساس، ارشاد و هدایت اسلامی مترادف است با تربیت عقلانی.

منابع و مأخذ

- ابن سینا (۱۳۷۵ ش)، *الاشارات و التنبیها*، ۲ (فی علم الطبیعة)
- اسمیت، فیلیپ و گوردن هولفیش (۱۳۷۱)، *تفکر منطقی*، ترجمه علی شریعتمداری، تهران: سمت.
- الامام امیرالمومنین علی علیه السلام (۱۴۱۵)، *نهج البلاغه*، ضبط النص صبحی صالح، طهران: دارالاسوه، الطبعة الاولى.
- _____ (۱۳۷۱)، *نهج البلاغه*، ترجمه و شرح فیض الاسلام علینقی، تهران: فیض الاسلام.
- آیسنک، مایکل (۱۳۷۹)، *فرهنگ توصیفی روانشناسی شناختی*، ترجمه علینقی خرازی و دیگران، چ ۱، تهران: نی.
- بیلر، رابرت (۱۳۶۹)، *کاربرد روانشناسی در آموزش*، ترجمه پروین کدیور، چ ۳، ج ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- پارسا، محمد (۱۳۷۶)، *روانشناسی یادگیری بر بنیاد نظریه‌ها*، چ ۲، تهران: سخن.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۴)، *مراحل اخلاق در قرآن*، چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء.
- _____ (۱۳۷۴)، *تبیین براهین اثبات خدا*، چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء.
- _____ (۱۳۷۷)، *مبانی اخلاق در قرآن*، چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء.
- _____ (۱۳۷۵)، *رحیق مختوم (شرح حکمت متعالیه)*، چ ۱، ج ۱، قم: مرکز نشر اسراء.
- _____ (۱۳۷۶)، *حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه*، چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء.
- _____ (۱۳۷۶)، *شناخت‌شناسی در قرآن*، چ ۲، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- _____ (۱۳۶۲)، «هدایت در قرآن»، *یادنامه علامه طباطبائی*، چ ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- خوانساری، جمال‌الدین (۱۳۶۶)، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، تهران: دانشگاه تهران.
- الراغب الاصفهانی (۱۹۷۲)، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق نذیم مرعشلی، المكتبة المرتضوية.
- رحیمی، علیرضا (۱۳۸۵)، تربیت دینی کودک: درسنامه‌ای برای مربیان، تهران: نهج.
- _____ (۱۹۷۲)، معنای تربیت (درسنامه‌ای برای اولیاء و مربیان)، تهران: نهج.
- _____ (۱۳۸۲)، ارزشیابی خلاق در تعلیم و تربیت دینی بصیرت‌گرا (الگوهای برای معلمی اثربخش)، تهران: نهج.
- _____ (۱۳۸۲)، مجموعه مقالات: مجموعه مقالات تعلیم و تربیت دینی. مبانی اصول و روش‌ها، تهران: نهج.
- _____ (۲۰۰۸)، بررسی جایگاه عقل در تعلیم و تربیت اسلامی و ارائه نظریه بصیرت، رساله دکتری، لندن: دانشگاه بین‌المللی علوم اسلامی.
- _____، «انسجام اسلامی و نظریه بصیرت»، همایش بین‌المللی نقش آموزش، علوم و فرهنگ و ارتباطات در تحکیم انسجام اسلامی، اسفند ماه ۱۳۸۶.
- _____، «نظریه تربیتی بصیرت‌گرا و مسئله اعتماد به نفس: بررسی جایگاه اعتماد به نفس، چونان یک ویژگی شخصیتی در تربیت عقلانی بصیرت‌گرا»، همایش ملی انقلاب اسلامی، فرهنگ عمومی و اعتماد به نفس ملی، دی‌ماه ۱۳۸۷.
- _____ «تربیت عقلانی و تمدن اسلامی: بررسی جایگاه عقل در اندیشه تربیتی و نهاد آموزش اسلامی»، همایش انقلاب اسلامی و تمدن اسلامی، دانشگاه امام صادق (ع)، دی‌ماه ۱۳۸۷.
- سعادت، جان (استاد دانشگاه لارنتیان انترپوی کانادا)، «تعلیم و تربیت اسلامی، دعوتی به سوی خودآگاهی (هشیاری)»، مجله امریکایی علوم اجتماعی اسلامی.
- شریعتمداری، علی (۱۳۶۹)، روان‌شناسی تربیتی، ج ۴، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۴)، رسالت تربیت و علمی مراکز آموزشی، ج ۱، تهران: سمت.

- _____ (۱۳۸۰)، *جامعه و تعلیم و تربیت (مبانی تربیت جدید)*، ج ۱۹، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۰)، *اصول تعلیم و تربیت*، ج ۱۶، تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۱)، *تعلیم و تربیت اسلامی*، ج ۱۷، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۱)، *چگونگی ارتقاء سطح علمی کشور*، ج ۱، تهران: فراسناختی اندیشه.
- _____ (۱۳۸۲)، *پرورش تفکر*، ج ۱، تهران: فراسناختی اندیشه.
- _____ (۱۳۸۲)، *اصول و فلسفه تعلیم و تربیت*، ج ۲۳، تهران: امیرکبیر.
- شکوهی، غلامحسین (۱۳۶۳)، *تعلیم و تربیت و مراحل آن*، مشهد: آستان قدس رضوی.
- الطبرسی، ابی علی الفضل بن الحسن (۱۹۸۸)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالمعرفة.
- قرشی، علی اکبر (۱۳۵۳)، *قاموس قرآن*، ج ۳، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۲ و ۱۳۷۲)، *تعلیم و تربیت در اسلام*، ج ۷، تهران: الزهرا و ج ۲۱، تهران: صدرا.
- منصور، محمود (۱۳۷۳)، *شخصیت*، ج ۳، تهران: دانشگاه تهران.
- معلوف، لوئیس (۱۳۶۵)، *المنجد فی الفة و الاعلام*، ج ۲، تهران: اسماعیلیان.
- ویگوتسکی، لو سیمونوویچ (۱۳۷۲)، *ذهن و جامعه (رشد فرایندهای روانشناختی عالی)*، ترجمه بهروز عزب دفتری، ج ۱، تهران: فاطمی.



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انسانی